

جامعه‌شناسی هنر و ادبیات، دوره ۱۳، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۴۰۰

خوانش پسااستعماری رمان‌های عربی با موضوع مهاجرت به غرب براساس الگوی رشد هویت نژادی-فرهنگی «درالد وینگ سو» و «دیوید سو»

کمال باغجری^۱

چکیده

سفر و مهاجرت به غرب را می‌توان پربسامدترین درون‌مایه رمان‌های پسااستعماری عربی به‌شمار آورد. ماده‌داستانی این رمان‌ها از خط روایت یکسان و کارکردهای روایت‌شناختی همگونی تبعیت می‌کند که تقریباً در همه آن‌ها تکرار می‌شود. در این دست رمان‌ها، شخصیت اصلی همواره سفری پرفرازونشیب را به کشوری غربی (غالباً فرانسه، انگلستان و آمریکا) تجربه می‌کند. این سفر از شیفتگی به تمدن غربی و تقلید از ارزش‌های مورد تأیید اکثریت آغاز می‌شود و پس از تقابل با این ارزش‌ها و مقاومت در برابر آن‌ها (با دو سازوکار فرویدی «جابه‌جایی» و «واپس‌روی») درنهایت یا به درون‌گرایی و خودکوچی می‌انجامد یا با درک عقلانی جایگاه خود در میان اکثریت، به خودشکوفایی و بالندگی فرد منجر می‌شود. پژوهش پیش‌رو، ضمن تبیین فرایند رفتاری این شخصیت‌ها در سفر به غرب، این فرایند را بر مبنای الگوی پنج‌مرحله‌ای رشد هویت نژادی-فرهنگی درالد وینگ سو و دیوید سو واکاوی می‌کند. برآیند این پژوهش، اثبات مطابقت نظریه مزبور با الگوی رفتاری شخصیت‌های داستانی عربی در سفر به غرب است. با این حال در طول مراحل پنج‌گانه، مغایرت‌ها و تعارضاتی نیز دیده می‌شود که بر اثر شرایط منحصر به فرد جوامع عربی، تجربه خشونت‌بار استعمار غربی در جهان عرب، و تاریخ و سنت گرانمایه عربی-اسلامی است.

واژه‌های کلیدی: درالد وینگ سو، دیوید سو، رمان عربی، گروه‌های اقلیت، مهاجرت، نظریه پسااستعماری.

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۱/۲۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۲۶

^۱. استادیار زبان و ادبیات عربی، دانشکده الهیات، پردیس فارابی دانشگاه تهران، kbaghjri@ut.ac.ir

مقدمه

موضوع سفر و مهاجرت به غرب از جمله موضوعاتی است که رمان‌نویسان عرب، از آغاز پیدایش رمان عربی تاکنون، همواره توجهی ویژه به آن داشته‌اند. این موضوع، خواه از نظر بسامد موضوعی در رمان‌های پسااستعماری و خواه از نظر محبوبیت در نزد خوانندگان، ستاره‌ای بسیار پرفروغ داشته است. نویسندگان عرب از رفاة الطهطاوی که در سال ۱۸۴۳ رمان‌واره مشهور *تخلیص الإبریز فی تلخیص باریس* را به رشته تحریر درآورد، تا میرال الطحاوی، نویسنده رمان *بروکلین هاییس* (۲۰۱۰)، اشتیاقی وافر به طرح موضوع سفر به غرب در نوشته‌هایشان داشته‌اند؛ تا آنجا که حلیم برکات، نویسنده و جامعه‌شناس سوری، از این موضوع به‌عنوان یکی از هشت جریان اصلی رمان عربی یاد می‌کند (برکات، ۲۰۰۸: ۴۶۸). برای حضور پررنگ موضوع سفر به غرب در رمان عربی می‌توان دلایل متعددی ذکر کرد که برخی از مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از: ۱. حضور طولانی‌مدت استعمار در جهان عرب؛ ۲. روابط پرافت‌وخیز کشورهای عربی با جهان غرب پس از دوران استقلال؛ ۳. مسئله فلسطین؛ ۴. حضور دوباره استعمار مستقیم (مبتنی بر اشغال نظامی) در جهان عرب؛ ۵. جذابیت و محبوبیت موضوع سفر و مهاجرت به غرب برای خوانندگان عرب.

بسامد بالای این درون‌مایه در میان رمان‌های عربی، زمینه مساعد و پربراری برای درک مؤلفه‌های جامعه‌شناختی و روان‌شناختی جوامع عربی، از رهگذر تحلیل و واکاوی این رمان‌ها ایجاد کرده است. البته علاوه بر پیوند رمان با مباحث جامعه‌شناختی، شایان ذکر است که رمان‌های عربی با موضوع مهاجرت به غرب را نباید صرفاً گونه‌ای داستانی و زاده تخیل نویسنده تلقی کرد. چنان‌که در ادامه این پژوهش (کارکردهای ۸ و ۹) خواهیم دید، بیشتر این رمان‌ها رونوشتی از تجربه زیسته نویسندگانشان در کشورهای غربی هستند. از این رو حتی می‌توان آن‌ها را -با کمی اغماض- در ذیل «رمان‌های مستندگونه» قرار داد. البته در قالب این رمان‌ها، داستان از زاویه دید سوم‌شخص (راوی دانای کل محدود) و به زبان فصیح عربی (و نه لهجه‌های گوناگون عربی) روایت می‌شود، اما حتی همین شیوه روایت هم نشان‌دهنده انطباق پیرنگ داستان با تجربه زیسته نویسنده است؛ زیرا پیوند مضمون این رمان‌ها با تجربه شخصی نویسندگانشان در سفر به غرب تا حدی است که اگر داستان از زاویه دید اول‌شخص روایت

می‌شد و فرضاً گفت‌وگوهای میان شخصیت‌ها با لهجه‌های عربی ضبط می‌شد، دیگر ماهیت این داستان‌ها عملاً از گونه رمان به گونه «خودزندگینامه» (اتوبیوگرافی) تغییر می‌کرد؛ بنابراین باید توجه داشت که مورد پژوهش و رویکرد این مقاله، بیشتر از آنکه به ادبیات و نقد ادبی نزدیک باشد، به جامعه‌شناسی، به‌ویژه جامعه‌شناسی اقلیت‌ها و گروه‌های مهاجر نزدیک است.

با این توضیح، پژوهش پیش‌رو ضمن تبیین الگوی رفتاری حاکم بر شخصیت‌های داستانی رمان‌های عربی (با موضوع سفر و مهاجرت به غرب)، ماده داستانی این رمان را به‌عنوان مبنایی برای مطالعه الگوی رفتاری مهاجران در جوامع غربی قرار می‌دهد. ماده این پژوهش تعدادی از رمان‌های مطرح و بارز عربی با موضوع سفر یا مهاجرت به غرب است که غالباً نویسندگان نامی جهان عرب آن‌ها به رشته تحریر درآورده‌اند و جزو آثار داستانی پرفروش جهان عرب محسوب می‌شوند. این رمان‌ها عبارت‌اند از: ۱. موسم الهجرة الى الشمال؛ ۲. الحی اللاتینی؛ ۳. عصفور من الشرق؛ ۴. شیکاجو؛ ۵. قندیل أم هاشم؛ ۶. الأشجار و اغتیار مرزوق؛ ۷. شرق المتوسط. البته علاوه بر این رمان‌ها، در لابه‌لای بحث، اشاراتی پراکنده به برخی دیگر از رمان‌های عربی با موضوع سفر و مهاجرت به غرب نیز می‌شود.

پژوهش پیش‌رو درصدد پاسخ به سه پرسش مهم است که عبارت‌اند از:

۱. با توجه به شباهت‌های مضمونی بارز رمان‌های عربی پسااستعماری با موضوع سفر و مهاجرت به غرب، این رمان‌ها از چه ساختار و کارکردهای روایتی که واجد دلالت‌های هویتی گروه‌های اقلیت است، تبعیت می‌کنند؟
۲. براساس کدام الگوی هویتی-نژادی می‌توان دلالت‌های مزبور را در این رمان‌ها تبیین و تحلیل کرد؟
۳. میزان انطباق یا ناهمگونی رفتار شخصیت‌های مهاجر در رمان‌های عربی با الگوی مزبور به چه صورت است؟

پیشینه پژوهش

به گواه مرکز اطلاعات و آمار علمی ایران و نیز بنا بر داده‌های مراکز تحقیقات مجازی در ایران و کشورهای عربی، تاکنون هیچ پژوهش مستقلی درخصوص تحلیل پسااستعماری یا جامعه‌شناختی رمان‌های عربی با موضوع سفر یا مهاجرت به غرب، براساس نظریه درالد وینگ

سو و دیوید سو صورت نگرفته است. باین‌حال از آنجا که موضوع سفر به غرب یکی از موضوعات پربسامد در رمان عربی بوده، تاکنون پژوهش‌های گوناگونی به آن پرداخته‌اند. با وجود این هیچ‌یک از پژوهش‌ها تحلیلی روشمند بر مبنای یک نظریه معتبر پسااستعماری یا جامعه‌شناختی ارائه نکرده‌اند و به تبیین سویه‌های تقابل دو تمدن شرقی و غربی (روابط میان زن و مرد، نگاه متفاوت به دین، مسائل اخلاقی، هنر، ادبیات و...) بدون در نظر گرفتن عوامل بروزشان بسنده کرده‌اند. از میان این پژوهش‌ها مواردی که می‌توان آن‌ها را به‌عنوان پیشینه این پژوهش قلمداد کرد، عبارت‌اند از:

- شرق و غرب: رجولته و آنوثته: *دراسة فی أزمته الجنس والحضارة فی الروایة العربیة* (۱۹۹۷) اثر جورج طرابیسی؛ طرابیسی در این کتاب، کنش‌های جنسی شخصیت‌های اصلی رمان‌های مزبور در مواجهه با تمدن غربی را به تلاش آن‌ها برای وارونه‌سازی رابطه استعمارگر/استعمارزده پیوند داد.
- بررسی هویت پسااستعماری در رمان مملکه الفراشه اثر واسینی الأعرج با تکیه بر دیدگاه هومی بابا (۱۳۹۶) اثر بی‌بی راحیل سن سبلی و سید حسن فاتحی؛ پژوهشگران در این مقاله به تحلیل کاربست‌های مفهوم فضای سوم هومی بابا و دگردیسی هویت استعمارزده (مردم الجزایر) در مواجهه با فرهنگ استعمارزده پرداختند.
- تمثیل هویت التابع فی الروایة العربیة الجدیة: *روایة شیکاجو أنموذجاً* (۱۳۹۶) اثر محمدعلی آذرشب و فاطمه اعرجی. پژوهشگران در این مقاله شکل‌گیری هویت وابسته و تنش‌های میان هویت مرکز و هویت‌های پیرامونی در رمان شیکاجو پرداختند.

بیان مسئله

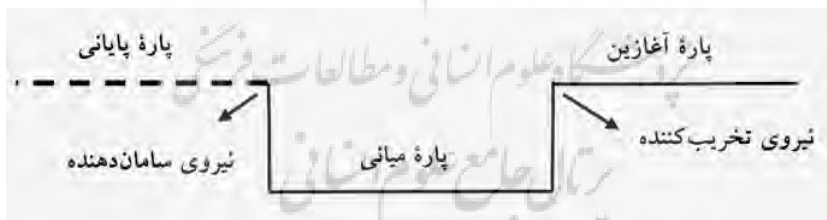
نگاهی ساختارگرایانه به رمان‌های عربی با موضوع سفر به غرب

برای تبیین مسئله این پژوهش، بر آن شدیم تا با اتکا به مفروضات نظریه ساختارگرایی، نگاهی گذرا به کارکرد‌های این رمان‌ها داشته باشیم. می‌دانیم که ساختارگرایی جریان نقدی بلندپروازی بود که در مقابل تلاش فرمالیست‌ها برای تبیین مناسبات درونی اجزای یک اثر ادبی، درصدد کشف بنیان‌ها و ساختارهای آن اثر یا حتی -در دامنه‌ای وسیع‌تر- یک ژانر ادبی (برای مثال،

تراژدی) یا یک پدیده فرهنگی مانند لباس پوشیدن (رولان بارت) و اسطوره (لوی اشتروس) بود. تلاش ساختارگراها، برخلاف منتقدان و زبان‌شناسان کلاسیک، نه پارول (گفتار)، بلکه کشف لانگ (زبان) بود. یکی از شاخص‌ترین چهره‌های ساختارگرا «ولادیمیر پراپ» است که به مطالعه ساختارگرایانه قصه‌های فولکلوریک روسی پرداخت و کتاب مشهور ریخت‌شناسی قصه پریان را تألیف کرد. پراپ در این کتاب درصدد کشف دستور زبان روایت این قصه‌های فولکلوریک برآمد و درنهایت این نظریه را مطرح کرد که «توالی‌های روایتی متفاوت، درواقع شیوه‌های گوناگون بازگویی وقایعی لزوماً یکسان هستند» (گرین و لیبهان، ۱۳۸۳: ۱۱۶). در این کتاب، پراپ اثبات می‌کند که قصه‌های فولکلوریک روسی از دست‌کم ۳۱ توالی وقایع استفاده می‌کنند؛ برای مثال، در همه آن‌ها قهرمان داستان از کاری (برای نمونه ورود به قصر) منع می‌شود، اما وی این ممنوعیت را به انحای مختلف رعایت نمی‌کند (پاینده، ۱۴۰۰: ۲۶). با این توضیح مختصر، آنچه در نخستین مرحله از خوانش رمان‌های غربی با موضوع مهاجرت به غرب، ذهن پژوهشگر را به خود جلب می‌کند. همین ساختارها -یا به قول پراپ- فونکسیون‌های روایتی است که بر اکثر قریب به اتفاق آن‌ها سایه افکنده است. گویی که همه این رمان‌ها از یک دستور زبان روایتی معین پیروی می‌کنند، ولی پیش از کشف این دستور زبان روایتی، بهتر است برخی از مهم‌ترین ساختارها یا توالی‌های روایتی این رمان‌ها را به سبک کتاب ریخت‌شناسی قصه پریان از نظر بگذرانیم:

۱. قهرمان بیشتر این رمان‌ها روشنفکری عرب است که برای ادامه تحصیل راهی کشورهای غربی شده است.
۲. پیرنگ اغلب این رمان‌ها در سه کشور انگلستان، فرانسه و آمریکا و به‌ویژه سه کلان‌شهر لندن، پاریس و نیویورک، جریان دارد.
۳. قهرمان داستان غالباً مردی جوان است که تمدن غربی را تنها از مجرای آشنایی و هم‌بستری با زنی غربی درک می‌کند.
۴. رابطه عاشقانه و رمانتیک قهرمان عرب با زن غربی همواره به شکست می‌انجامد.
۵. قهرمان داستان معمولاً در مقابله با احساس طردشدگی از سوی جامعه غربی، به نوستالژی و بازگشت به گذشته روی می‌آورد.

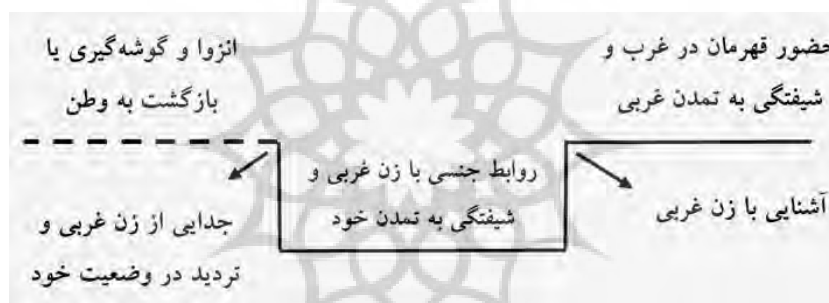
۶. قهرمان در پایان داستان دست از رفتار هیجانی و تکانشی می‌شوید و به حقیقت جایگاه خود در جامعه غربی پی می‌برد.
۷. نگاه عقلانی قهرمان سبب می‌شود وی یا به گوشه‌گیری و انزوا روی آورد یا به وطن خویش بازگردد و درصدد تحول و توسعه کشورش برآید.
۸. بیشتر این رمان‌ها برگرفته از تجربه شخصی نویسندگانشان در کشورهای غربی است.
۹. زبان به‌کاررفته در این رمان‌ها، خواه در روایت داستان و خواه در دیالوگ‌های میان شخصیت‌ها، زبان عربی فصیح (بدون استفاده از لهجه‌های عربی) است (ن.ک: طرابیشی، ۱۹۹۷: ۵-۱۷؛ العانی، ۱۹۷۹: ۴۱ و ۴۲؛ ابراهیم و هویدی، ۱۹۹۸: ۳۳-۳۵).
- این‌ها ساختارها و نقش‌های یکسانی است که در توالی‌های روایتی متفاوت تکرار می‌شوند، اما پراپ با کشف ساختارها و نقش‌های روایت، به‌نوعی دست‌ورزبان روایت را کشف کرد. در ادامه کارهای پراپ، «گرماس» و «لاری وای» سعی کردند که رخدادها را در یک الگوی خیلی ساده و انتزاعی قرار دهند. براساس تحقیقات این دو پژوهشگر، تمام روایت‌ها بر یک ابرساختار پایه‌ریزی شده‌اند که آن را پیرنگ کلی روایت یا پیرنگ پنج‌تایی (به‌خاطر پنج‌مرحله‌بودن آن) می‌گویند. این ابرساختار مشتمل بر پنج مرحله اصلی است که عبارت‌اند از: ۱. پاره آغازین؛ ۲. نیروی تخریب‌کننده؛ ۳. پاره میانی؛ ۴. نیروی سامان‌دهنده؛ ۵. پاره پایانی. در ذیل، کارکرد این پنج مرحله مهم را در ساختار روایت مشاهده می‌کنیم (عباسی، ۱۳۸۵: ۸۸-۹۲).



شکل ۱. پیرنگ کلی روایت

بنا بر نظر گرماس و لاری وای، ساختار اصلی روایت، از یک تبلیغ ساده تلویزیونی گرفته تا رمانی هزارصفحه‌ای، لزوماً مشتمل بر این پنج مرحله مهم است، اما دستور زبان رمان‌های پسااستعماری عربی با موضوع سفر به غرب چگونه خواهد بود؟ برای رسیدن به پاسخ، نخست

باید پیرنگ (توالی علی و معلولی رویدادهای داستان) این رمان‌ها را بر مبنای ساختارها و نقش‌های مزبور به دست داد. در همه این رمان‌ها، قهرمان عرب داستان که معمولاً مرد فرهیخته جوانی است، برای ادامه تحصیل یا کار راهی یکی از کشورهای غربی (غالباً فرانسه، انگلستان و آمریکا) می‌شود. وی تنها پس از مدتی کوتاه از حضورش در غرب، با زنی غربی روابط عاطفی و جنسی برقرار می‌کند. این زن غربی که غالباً به تازگی از تجربه عاطفی شکست خورده‌ای رهایی یافته، دلبسته قهرمان عرب و به ویژه رفتارها و باورهای شرقی‌اش می‌شود، ولی این تجربه رمانتیک دیری نمی‌پاید که آماج تقابل‌های بی‌شمار فرهنگی میان دو تمدن شرقی و غربی قرار می‌گیرد و در نهایت به شکست منجر می‌شود. در پایان، قهرمان داستان یا به انزوا و گوشه‌گیری روی می‌آورد یا به امید ساختن آینده‌ای بهتر به وطن عربی‌اش بازمی‌گردد». بنا بر پیرنگ داستان، خط روایت رمان‌های مزبور به این شکل خواهد بود:



شکل ۲. ساختار روایت رمان‌های عربی با موضوع سفر و مهاجرت به غرب

مبنای نظری پژوهش

۱. خوانش پسااستعماری رمان‌های عربی با موضوع سفر به غرب

آنچه تاکنون ذکر شد، خوانش ساختارگرایانه و روایت‌شناختی ساده‌ای از رمان‌های پسااستعماری عربی با موضوع سفر به غرب بود. با کشف ساختارها و خط روایت داستان در این‌گونه رمان‌ها، راه را برای خوانش پسااستعماری و واکاوی رفتار شخصیت‌های اصلی آن‌ها نیز تا حد زیادی هموار کرده‌ایم.

از منظر نظریه و نقد پسااستعماری، ابتدا باید به پرسشی بنیادین پاسخ دهیم: اساساً چرا ساختارها و نقش‌ها و به دنبال آن، خط روایت داستان در این رمان‌ها به این شکل درآمده است؟

چرا در این رمان‌ها، روشن‌فکر عرب سفری ناکام را تجربه می‌کند؟ سفری که از شیفتگی و دل‌بستگی به تمدن غربی آغاز می‌شود، به تدریج به سوی تنفر و انزجار می‌گراید و در نهایت به نوعی تعادل و توازن یا سرخوردگی و درون‌کوچی می‌رسد؟ برای پاسخ به این پرسش، نخست باید مبنای نظری پژوهش، به تبیین نظرگاهی که قصد داریم از دریچه آن مسئله را واکاوی کنیم، بپردازیم. شاید نزدیک‌ترین مفهوم در نظریه‌های پسااستعماری برای این فرایند چندمرحله‌ای، مفهوم تقلید^۲ است که بسیاری از نظریه‌پردازان حوزه استعماری (فرانتس فانون و آلبر ممی) و پسااستعماری (هومی بابا، بیل اشکرافت و...) به آن توجه ویژه مبذول داشته‌اند. دلیل اصلی اهمیت بالای تقلید در مطالعات پسااستعماری، توصیف دقیق رابطه دوگانه و دوپهلوی میان استعمارگر و استعمارزده است. این مفهوم را نخستین بار فرانتس فانون در کتاب مشهور پوست سیاه، صورتک‌های سفید مطرح کرد. در این اثر، فانون در ذیل مفهوم «عقدۀ وابستگی»، فرایند مزبور را از نظرگاهی روان‌شناختی تحلیل می‌کند (فانون، ۱۳۵۳: ۸۶-۱۱۱). وی در این کتاب معتقد است مردم استعمارزده مجبور به ترک باورهای سنتی خودبودگی و هویت ملی می‌شوند و یاد می‌گیرند هویت‌هایشان را به سخره بگیرند و اغلب از اربابان استعماری خود تقلید کنند (فرانتس فانون به نقل از شاهمیری، ۱۳۸۸: ۱۹۵). آلبر ممی نیز در کتاب چهره استعمارگر، چهره استعمارزده، موضوع ارتباط مقلدانۀ استعمارزده با استعمارگر را با دیدی جزئی‌نگر موشکافی می‌کند و می‌نویسد: «رفتن در جلدی دیگر، عملی ناخودآگاه است که استعمارزده برای به دست آوردن وضعیتی بهتر مرتکب آن می‌شود. وقتی استعمارگر بهره‌مند از همه خوبی‌ها و سودها و اعتبارهاست و برخوردار از ثروت، افتخار، اقتدار و امکانات فنی، با اینکه حقوق استعمارزده را پایمال کرده و او را در بند خود نگاه می‌دارد، به الگوی تام و تمام او بدل می‌شود، ولی با گذشت زمان، استعمارزده درمی‌یابد که جامعه استعماری همواره او را در مرتبۀ تحقیرآمیز استعمارزده جای می‌دهد. استعمارزده به خواسته‌های الگوی خود تن می‌دهد و او را می‌ستاید، اما باز هم استعمارگر راهی برای تحقیر او می‌یابد و آن تمسخر تقلید ناشیانه استعمارزده است. اینجا است که استعمارزده علیه آن «دیگری» و عملکرد خود عصیان می‌کند و تلاش می‌کند تا هرچه زودتر از چنگال او رهایی یابد. او استعمارگر را طرد می‌کند و رابطه اینجا واژگون می‌شود. روی آوردن به استعمارگر و طرد خویشتن جای خود را به طرد استعمارگر و

بازگشت به خویش می‌دهد، آن شیفتگی‌ها همه به نفعی مفرط از بیگانه بدل می‌شود...» (آلبر ممی به نقل از شاهمیری، ۱۳۸۸: ۱۲۱ و ۱۲۲).

مفهوم تقلید در چند دهه اخیر نیز همواره مطمح‌نظر اندیشمندان پسااستعماری بوده است. بیل اشکرافت، گارت گریفیس و هلن تیفین بر این باورند که گفتمان استعماری همواره تفکر استعمارزده را به تقلید از استعمارگر شامل بازتولید عادت‌ها، فرهنگ، ارزش‌ها و باورهای وی تشویق می‌کند. پرواضح است که نتیجه چنین تقلیدی هیچ‌گاه نمی‌تواند بازتولید عیناً برابر این عادت‌ها و ارزش‌ها باشد، بلکه در بیشتر مواقع نتیجه آن نسخه‌ای پوشالی یا یک کاریکاتور از ارزش‌های استعمارگر خواهد بود (Ashcroft & Othes, 2001: 139-140)، اما مفهوم تقلید، هرچند می‌تواند سوبه‌هایی از رفتار قهرمان رمان‌های غربی پسااستعماری را بررسی و تحلیل کند، بی‌تردید در تبیین همه ابعاد و جوانب این فرایند، ناقص و ناکارآمد است. همین ناکارآمدی، نگارنده را برانگیخت تا در حوزه مطالعاتی دیگری، شامل حوزه «روان‌درمانی فرهنگی»، برای فرایند مزبور توجه مناسب یابد. در این حوزه مطالعاتی، درالد وینگ سو و دیوید سو در کتاب راهنمای تنوع فرهنگی^۳ در تبیین آسیب‌های روانی اقلیت‌ها (به‌ویژه سیاه‌پوستان آمریکا) الگویی پنج‌مرحله‌ای ارائه داده‌اند که می‌توان به‌نوعی آن را صورت پیشرفته و تکامل‌یافته مفهوم پسااستعماری تقلید قلمداد کرد. مؤلفه‌های این الگوی پنج‌مرحله‌ای را به‌طور خلاصه، می‌توان در جدول ۱ مشاهده کرد (Sue & Sue, 2008: 243).

جدول ۱. الگوی پنج‌مرحله‌ای رشد هویت نژادی-فرهنگی «درالد وینگ سو» و «دیوید سو»

مراحل تکامل گروه اقلیت	نگرش به خود	نگرش به دیگر افراد گروه اقلیت خود	نگرش به گروه اکثریت
انطباق	خوارشماری خود یا بی‌طرفی به‌دلیل حضور در میان نژاد فرودست	خوارشماری گروه یا بی‌طرفی به‌دلیل حضور در میان نژاد فرودست	ستایش و تأیید
ناهماهنگی	چالش میان خوارشماری خود و ستایش گروه اکثریت	چالش میان دیدگاه‌های خوارشمارنده گروه اقلیت و احساس داشتن تجربه مشترک با آن	تردید در ستایش و تأیید

ادامه جدول ۱. الگوی پنج‌مرحله‌ای رشد هویت نژادی-فرهنگی «درالد وینگ سو» و «دیوید سو»

مراحل تکامل گروه اقلیت	نگرش به خود	نگرش به دیگر افراد گروه اقلیت خود	نگرش به گروه اکثریت
مقاومت و غوطه‌وری	ستایش و تأیید خود	ستایش تجربه‌های گروه خود و مرکزیت‌بخشی به فرهنگ خود	خوارشماری و تحقیر
درون‌نگری	تردید در مبنای ستایش و تأیید خود	تردید در قطعی بودن ستایش و تأیید گروه خود	تردید در ماهیت خوارشماری اکثریت
آگاهی منسجم	تأیید و بزرگداشت خود	تأیید و بزرگداشت گروه خود	تأیید گزینشی فرهنگ اکثریت

همان‌طور که مشاهده می‌کنیم، در این الگو، افراد گروه اقلیت فرایندی پنج‌مرحله‌ای را در مواجهه با گروه اکثریت طی می‌کنند که از خوارداشت خود آغاز می‌شود و در نهایت به نوعی آگاهی مبتنی بر منطق و عقلانیت ختم می‌شود:

- **مرحله اول، انطباق و پیروی:** اعضای گروه اقلیت، به خود و گروهشان نگرش انتقادی، و به سایر گروه‌های اقلیت نگرش تبعیض‌آمیز دارند. در این مرحله، فرد برای ویژگی‌های فرهنگ حاکم ارزش زیادی قائل است.
- **مرحله دوم، ناهماهنگی:** اعضای گروه اقلیت در تعارض بین تأیید و حقیرشمردن خود و گروهشان و همچنین ارزش‌های جامعه حاکم مردد می‌مانند.
- **مرحله سوم، مقاومت و غوطه‌وری:** اعضای خود و گروه اقلیت خویش را محترم می‌شمارند، اما بین همدلی با سایر گروه‌های اقلیت و میانه‌گرایی فرهنگی و نگرش تحقیرآمیز به فرهنگ حاکم، دچار تعارض می‌شوند.
- **مرحله چهارم، درون‌نگری:** افراد درمورد مبنای نگرش خود نگران می‌شوند.
- **مرحله پنجم، آگاهی منسجم:** افراد یاد می‌گیرند که خود، گروه اقلیت‌شان و سایر گروه‌های اقلیت را محترم بشمارند و حتی می‌توانند به‌صورت گزینشی فرهنگ حاکم را تأیید کنند (همان: ۲۴۲-۲۵۲).

۲. تطبیق عملی نظریه بر رمان‌های غربی با موضوع سفر و مهاجرت به غرب

همان‌طور که مشاهده می‌شود، مراحل پنج‌گانه فوق، با رویکردی روش‌مند و علمی‌تر از مفهوم تقلید و نظریه آلبر ممی، الگوی رفتاری مهاجران را تحلیل می‌کند. در ادامه، رفتار شخصیت‌های اصلی رمان‌های غربی گزیده را در پرتو الگوی فوق، تحلیل می‌کنیم:

(۱) انطباق

در مرحله نخست، قهرمان داستان که از وضعیت ناگوار و نابسامان کشورش در دوران پسااستعمار سرخورده شده، ابتدا در وضعیتی هژمونیک، آگاهانه دل‌بسته و شیفته ارزش‌ها و الگوهای رفتاری استعمارگر سابق خود می‌شود و مهاجرت به متروپل غربی را به ماندن در وطن استعمارزده خویش ترجیح می‌دهد. در این مرحله، شخصیت‌های داستانی همه ارزش‌های گروه خود را به باد نقد و حتی استهزا می‌گیرند؛ برای نمونه شخصیت «رأفت ثابت» در رمان شیکاگو [شیکاگو] نه‌تنها آمریکا را سرزمین آزادی و عدالت می‌داند، بلکه از همه مظاهر غربی-اسلامی تنفر و انزجار دارد: «من در مصر به دنیا آمدم، اما فوراً از ظلم و عقب‌ماندگی فرار کردم و به عدالت و آزادی پناه آوردم...» (الأسوانی، ۲۰۰۷: ۴۳) و حتی تروریسم را به اسلام پیوند می‌دهد: «این حق ایالات متحده است که از ورود هر شخص غربی به خاک این کشور جلوگیری کند؛ مگر اینکه ثابت شود طرف آدم متمدنی است و تروریسم را فریضه‌ای دینی نمی‌داند!» (همان: ۴۵). «مصطفی سعید» شخصیت اصلی رمان *موسم الهجرة الى الشمال* [فصل مهاجرت به شمال] نیز در آغاز داستان، هیچ تعلق به وطن خود ندارد و آن را در لحظه مهاجرتش این‌گونه توصیف می‌کند: «برایم مثل کوهی بود که یک شب در آن چادر زده بودم و صبحگاه میخ‌های چادر را درآورده بودم و شترم را زین کرده بودم و به راه خود ادامه داده بودم» (صالح، ۲۰۰۹: ۲۸). این شخصیت‌ها حتی اگر تعلق هم به وطنشان داشته باشند، بلافاصله پس از رسیدن به غرب، درصدد زدودن خاطرات و تعلقات خود برمی‌آیند.

نمونه بارز این حالت را در قهرمان رمان *الحی اللاتینی* [محلّه لاتین] اثر «سهیل ادریس» می‌بینیم که در تک‌گویی‌های درونی‌اش در همان لحظات نخستین رسیدن به فرانسه می‌گوید: «درست است که راه پیش‌رویش مبهم و دلهره‌آور است، اما برای برداشتن موانع راه، از هیچ تلاشی روی‌گردان نخواهد بود. آری، از این پس مهر پایانی بر رخوت و ایستایی می‌زند؛ رخوتی

که زندگی‌اش را غرق در رکود و یکنواختی کرده بود و فکرش را با هاله‌ای از غبار پوشانده و حالش را از خودش و مردمانش به هم زده بود...» (ادریس، ۲۰۰۶: ۵ و ۶). او پس از سفر به فرانسه آگاهانه تلاش می‌کند یاد و خاطره وطنش (لبنان) را یکسره از ذهن بزدايد و اندیشه‌های خود را با محیط جدید سازگار کند. نمونه این سرکوب عواطف و احساسات را باز هم در تک‌گویی‌های درونی قهرمان می‌بینیم که در آن دیالوگی میان «فراخود» و «نهاد» روانش برقرار شده است: «خفه شو و فضولی نکن! تو الان در پاریس هستی و همین برایت کافی است. دیگر جای هیچ پرسشی نیست... اما نمی‌توانم. انگار زنجیرهای سنگینی به پایم بسته شده: خاطرات گذشته و آن حال‌وهوا می‌دانم... برای همین باید آنقدر عذاب بکشی تا بالاخره همه آن خاطرات را از ذهنت محو کنی. باید غرق در کار بشوی تا زندگی جدیدت معنای خودش را پیدا کند؛ وگرنه چرا در لبنان نماندی؟ خودت خوب می‌دانی که سال‌های گذشته عمرت [در لبنان] سریالی از شکست و ناکامی بود» (همان: ۱۰). گفتنی است که در این رمان، شخصیت قهرمان هیچ اسمی ندارد و با ضمیر غائب شناخته می‌شود. گویی قهرمان داستان از هویت استعمارزده‌اش (لبنانی) سرخورده است و اینک می‌خواهد با غلتیدن در دامان استعمارگر، در هویت او ذوب می‌شود و یا -به قول آلبر ممی- از فرط شباهت در استعمارگر، محو او می‌شود و از خویشتن روی برمی‌گرداند.

نمونه شدیدتر این فرایند را در «منصور عبدالسلام»، شخصیت اصلی رمان *الأشجار و الغتال* مرزوق [درختان و ترور مرزوق] اثر عبدالرحمن منیف می‌بینیم. وی پیش‌تر استاد دانشگاه در رشته تاریخ بوده، ولی به دلیل فعالیت‌های سیاسی‌اش متحمل دشواری‌ها و دردهای بی‌شماری (از اخراج از دانشگاه گرفته تا تعقیب و زندان و شکنجه) شده است. بیزاری منصور از وطن، در لحظه خروجش از کشور این چنین نمایان است: «تنها چند ساعت دیگر تا رفتنم از این کشور باقی مانده. محال است که فکر بازگشت به وطن به سرم بزند. آری، محال است. دست‌کم تا بیست سال دیگر برنخواهم گشت. تمام تلاشم را می‌کنم تا خودم را با شغل جدید وفق دهم. حتی اگر اخراجم هم کنند، دنبال کار دیگری می‌روم. اگر هم از شهرش خوشم نیامد به سراغ شهری دیگر می‌روم. مهم این است که دیگر پشت سرم را هم نگاه نخواهم کرد» (منیف، ۲۰۰۳: ۱۵). او نیز مانند سامی می‌کوشد تا همه امیال پنهان خویش به وطن را در ذهنش سرکوب کند:

«ضعیف نباش! می‌فهمی چه می‌گویم؟ ضعیف نباش! خاطرات گذشته را همینجا چال کن. تو دیگر از پل عبور کرده‌ای. پس دیگر دلیلی ندارد که برگردی» (همان: ۹).

در پایان این بخش، باید به نکته مهمی درخصوص نخستین مرحله الگوی رشد هویتی اشاره کنیم. پیش‌تر در ذکر ساختارها و نقش‌های روایتی رمان‌های پسااستعماری عربی، گفته شد بیشتر این رمان‌ها کشورهای انگلستان، فرانسه و آمریکا را به‌عنوان فضای مکانی خود برگزیده‌اند که نمونه‌هایی از آن‌ها را در ذیل مشاهده می‌کنیم:

جدول ۲. کلان‌شهرهای مقصد قهرمانان رمان‌های عربی با موضوع سفر و مهاجرت به غرب

قندیل أم هاشم (یحیی حقی): لندن	أدیب (طه حسین): پاریس
موسم الهجرة إلى الشمال (الطيب صالح): لندن	عصفور من الشرق (توفیق الحکیم): پاریس
نیویورک ۸۰ (یوسف إدیس): نیویورک	الحی اللاتینی (سهیل إدیس): پاریس
آمریکانلی (صنع الله إبراهيم): بوستن آمریکا	مملكة الله (جاذیبة صدقی): پاریس
شیکاجو (علاء الأسوانی): شیکاجو	شرق المتوسط (عبدالرحمن منیف): پاریس
بروکلین هایتس (میرال الطحاوی): نیویورک	أشجار و إغتيال مرزوق (عبدالرحمن منیف): پاریس

برخی از ناقدان عرب دلیل این امر را تسهیل فضای داستانی برای انتقام از استعمار یا بهتر بگوییم تلاش نویسنده برای وارونه‌کردن جایگاه استعمارگر و استعمارزده عنوان کرده‌اند (نک: طرابیسی، ۱۹۹۷: ۱۲؛ العانی، ۱۹۷۹: ۴۱ و ۴۲). به‌عبارت دیگر، از دیدگاه این منتقدان، نویسنده برای انتقام از رفتارهای استعمارگر سابق در مستعمره عربی، شخصیت اصلی داستان را در مرحله پسااستعمار، روانه متروپل غربی می‌کند تا وی با سیطره بر زن غربی و همبستری با آن، جبران مافات کند. این دلیل البته تا حدی منطقی به نظر می‌رسد؛ به‌ویژه اینکه اگر به خط سیر رمان‌های عربی با موضوع سفر به غرب توجه کنیم، می‌بینیم که نویسندگان عرب حدوداً از دهه هفتاد و هشتاد قرن بیستم میلادی، هم‌زمان با افول امپراطوری‌های استعماری اروپایی و یکه‌تازی ایالات متحده در عرصه بین‌الملل، به تدریج شهرهای آمریکا (نیویورک، بوستن، شیکاجو و...) را جایگزین متروپول‌های استعماری اروپایی (به‌خصوص پاریس و لندن) کرده‌اند. باین حال این استدلال را می‌توان از جهاتی به چالش گرفت؛ چه آنکه در صورت پذیرش این استدلال، چگونه

می‌توان خرسندی و شغف قهرمان استعمارزده داستان از حضور در متروپل استعماری و به‌دنبال آن تبعیت کامل از فرهنگ استعمارگر را که پیش‌تر نمونه‌هایی از آن را ذکر کردیم، توجیه کرد؟ از این‌رو به باور نگارنده، انتخاب کلان‌شهرهای فرانسه، انگلستان و آمریکا به‌عنوان فضای مکانی داستان‌ها نیز بخشی از فرایند تقلید استعمارزده از استعمارگر خویش است. در مرحله نخست این فرایند، قهرمان استعمارزده عرب تنها راه برون‌رفت از وضعیت ناگوار پسااستعماری کشورش را غلتیدن در دامان استعمارگر و تقلید گام‌به‌گام از او می‌داند. به‌عبارت دیگر، روشنفکر استعمارزده‌ای که از شرایط خود سرخورده می‌شود. لاجرم از خویش‌تن روی برمی‌گرداند و رهسپار دیگری استعمارگر می‌شود. نکته قابل‌تأملی که استدلال فوق را تأیید می‌کند این است که در آن دسته از رمان‌های پسااستعماری عربی که شهرهایی به‌جز پاریس و لندن، به‌عنوان مکان روایت برگزیده شده است، مفهوم تقلید نیز جایی در روابط میان روشنفکر عرب و جامعه غربی ندارد؛ برای مثال، در رمان *جسر الشیطان* [پل شیطان] اثر عبدالحمید جوده السحار که پیرنگ داستان در شهر هامبورگ آلمان جریان دارد، شخصیت اصلی آن (علی) نه تنها درصدد تقلید از طرف غربی نیست، بلکه از همان آغاز داستان با همه مظاهر تمدن غربی سرسبز دارد و حتی در پی تحمیل ارزش‌ها و الگوهای رفتاری عربی-اسلامی بر «آنی»، شخصیت غربی داستان، است. همچنین در رمان *الربیع والخریف* اثر حنا مینه، شخصیت اصلی داستان (کرم) که در شهر بوداپست مجارستان حضور یافته، در پی ایجاد نوعی رابطه مسالمت‌آمیز میان دو تمدن شرق و غربی است و حتی در برخی از بخش‌های داستان از فرهنگ و تمدن کهن مجارستان که به باور کرم، زاده تمدن اتریشی (امپراطوری پروس) است، تمجید می‌کند.

۲) ناهمانگی

در مرحله دوم، شخصیت روشنفکر عرب که برای برون‌رفت از چالش‌های جامعه بحران‌زده خود، رو به سوی دیگری استعمارگر کرده بود، این بار از سوی دیگری استهزاء می‌شود و پس می‌خورد. در این مرحله، قهرمان داستان در برداشت اولیه خود از فضای متروپل غربی دچار تردید می‌شود. اختلافات فرهنگی میان دو طرف از یک سو و احساس درحاشیه‌بودگی قهرمان از سوی دیگر، او را میان دو کفه ترازو معلق نگاه می‌دارد؛ برای نمونه جلوه بارز این مرحله را در رمان *عصفور من الشرق* اثر توفیق الحکیم می‌بینیم که در آن، طبق روال رمان‌های پسااستعماری عربی با موضوع

غرب، دختری فرانسوی به نام «سوزی» ابتدا مجذوب رفتارهای عجیب و دور از انتظار «محسن»، قهرمان عرب داستان، می‌شود، اما در یکی از روزها که دو دلداه در رستورانی مشغول گپ‌زدن هستند، ورود «هنری» (کارفرمای سوزی) سبب تغییر رفتار ناگهانی دخترک فرانسوی می‌شود و عشق و علاقه‌اش به محسن جای خود را به تحقیر و استهزا می‌دهد: «حتماً می‌خواهی به او بقبولانی که هیچ احساسی به من نداری و تنها از سر اجبار دعوتم را پذیرفته‌ای؟ سوزی پاسخی نداد. محسن که پیاله صبرش لبریز شده بود، تلخندی به لب انداخت و گفت: شاید می‌خواهی با این رفتارت بگویی که من چیزی بیشتر از یک خارجی ساده‌لوح نیستم...» (الحکیم، ۱۹۹۱: ۱۳۳ و ۱۳۴). این رفتار، محسن را در حالتی از بهت و حیرت فرو می‌برد و او را به پذیرشش از سوی جامعه فرانسوی دچار شک و تردید می‌کند. به همین منوال، رأفت ثابت در رمان شیکاگو نیز که در مرحله قبل کاملاً خود را با ارزش‌های غربی منطبق ساخته بود و حتی لهجه آمریکایی را از خود شهروندان شیکاگو بهتر صحبت می‌کرد، درمی‌یابد که علی‌رغم رفتن در جلد آمریکایی، در نگاه جامعه آمریکایی دیگری محسوب می‌شود. وی در گفت‌وگو با همسر آمریکایی‌اش می‌گوید: «همیشه طوری رفتار می‌کردی که انگار من آدم پستی هستم... همه این کارها را می‌کردی تا ثابت کنی من یک مصری عقب‌مانده‌ام و تو از نژاد برتر هستی...» (الأسوانی، ۲۰۰۷: ۱۴۱ و ۱۴۲). در همین رمان، شخصیت «محمد صلاح» نیز با اینکه به کلی از هویت مصری‌اش منسلخ گشته و هویت آمریکایی را با دل و جان پذیرفته است: «مصری‌های اینجا به من لقب کخدای شیکاگو داده‌اند» (همان: ۵۶) در ذهن همسر آمریکایی‌اش، باز هم یک دیگری شرقی است: «انگار مرد عربی هرچند سال‌های زیادی در آمریکا زندگی کرده باشد، باز هم دارای ذهنیت شرقی است» (همان: ۳۳۴). قهرمان رمان *الحی اللاتینی* نیز بعد از چند هفته اقامت در پاریس، در تصور آرمانی خود از دیگری دچار تردید می‌شود: «تو از زخم‌های جهان شرقی‌ات فرار کردی، اما به‌راستی تاکنون دستاوردت از این فرار به جهان غربی چه بوده است؟ زخم‌هایی به‌مراتب دردناک‌تر و خونین‌تر...» (ادریس، ۲۰۰۶: ۲۵).

۳ غوطه‌وری و مقاومت

مرحله سوم مرحله مقاومت و غوطه‌وری در فرهنگ خود است. چنان‌که ذکر شد، در این مرحله، فرد درصدد خوارداشت فرهنگ دیگری و بزرگداشت فرهنگ خود برمی‌آید. درالد وینگ سو و

دیوید سو در این مورد می‌نویسند: «در این مرحله، فرد گروه اقلیت در جست‌وجوی ذات خود از مجرای تاریخ و فرهنگ‌اش برمی‌آید. در واقع ویژگی‌ها و ارزش‌های فرهنگی‌اش که پیش‌تر موجب ننگ و عار فرد در میان اکثریت بود، اینک تبدیل به نمادی از افتخار و شرافت به‌شمار می‌رود» (Sue & Sue, 2008: 248). این مرحله را شاید بتوان مهم‌ترین مرحله از مراحل پنج‌گانه مزبور، در رمان‌های عربی با موضوع سفر به غرب قلمداد کرد؛ چرا که در این مرحله، مقاومت قهرمان عرب، به‌دلیل ناتوانی در رویارویی مستقیم با ارزش‌های غربی، دچار دگردیسی می‌شود و با دو سازوکار دفاعی فریادی جابه‌جایی و بازگشت، به منصفه ظهور می‌نشیند که در ادامه، به‌طور مجزا به آن می‌پردازیم.

نخست، سازوکار جابه‌جایی: به باور فریوید، سازوکار جابه‌جایی در نتیجه سرکوب ایجاد می‌شود؛ بدین معنا که از آنجا که فرد نمی‌تواند احساسات اصلی خود (از قبیل خشم) را رها کند، این احساسات روی هم انباشته می‌شوند و درنهایت روی فرد، حیوان یا شیء دیگری، که ارتباطی با موقعیت پیش‌آمده ندارد، تخلیه می‌شود. در واقع این سازوکار زمانی اتفاق می‌افتد که فرد برای تخلیه مخزن تنش‌های انباشته‌اش، آن‌ها را به ابژه یا متعلق بی‌خطر معطوف می‌کند؛ مانند فردی که در محل کار دچار تنش می‌شود و به‌جای رویارویی با رئیس خود، بر سر همسرش در منزل فریاد می‌زند (Snowden, 2010: 134). با این توضیح، در رمان‌های عربی با موضوع سفر به غرب، سازوکار جابه‌جایی را در تلاش قهرمان عرب برای آمیزش جنسی با زن غربی، می‌توان رصد کرد. در اغلب این رمان‌ها، قهرمان عرب پس از احساس پس‌خوردن از سوی جامعه غربی، درصدد ایجاد رابطه جنسی با زنی غربی برمی‌آید. حضور پررنگ و تأثیرگذار روابط جنسی قهرمان عرب با زن غربی، چنان بر پیرنگ داستان سایه افکنده که اگر آن را به‌عنوان شاخص‌ترین مؤلفه این دست رمان‌ها به‌شمار آوریم، سخنی به‌گراف نگفته‌ایم. نمونه بارز و البته افراطی این رفتار را در مصطفی سعید (در رمان *موسم الهجرة الى الشمال*) می‌بینیم که پس از مهاجرت به انگلستان، با اغوای زنان انگلیسی و هم‌بستری با آنان، درصدد انتقام از استعمار انگلستان برمی‌آید: «می‌گفت که من آفریقا را با آلت مردانه‌ام آزاد خواهم کرد!» (صالح، ۲۰۰۹: ۱۲۲). حاصل این رفتار، خودکشی سه زن (آن هموند، شیلا گرنود و ایزابلا سیمور) و قتل همسرش (جین موریس) است. گفتنی است که این پدیده تنها به رفتارهای جنسی قهرمان

داستان در رمان‌های پسااستعماری عربی محدود نمی‌ماند، بلکه در سطحی بالاتر، همه عناصر روایی داستان از جمله شخصیت‌پردازی، فضای روایی، زبان، عنوان و... را نیز دربرمی‌گیرد؛ بنابراین در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت که در رمان‌های پسااستعماری عربی، با فرایند مؤنث‌سازی (تأنیث) غرب و مذکرسازی (تذکیر) شرق روبه‌رو هستیم؛ برای نمونه چنان‌که در جدول ذیل می‌بینیم، در این رمان‌ها تقریباً شخصیت‌های اصلی عرب همگی مرد و شخصیت‌های اصلی غربی همگی زن هستند.

جدول ۳. شخصیت‌های اصلی عربی و غربی در رمان‌های عربی با موضوع سفر و مهاجرت به غرب

عنوان رمان	نویسنده	شخصیت اصلی	شخصیت غربی
عصفور من الشرق	توفیق الحکیم	محسن	سوزی
قندیل أم هاشم	یحیی حقی	اسماعیل	ماری
الحی اللاتینی	سهیل ادریس	سامی	ژانین
موسم الهجرة إلى الشمال	الطیب صالح	مصطفی سعید	آن هموند، شیلا گرینود، ایزابلا سیمور و جین موریس
ليلة في القطار	عیسی الناعوری	سعید	لوچیا
تاریخ جرح	فؤاد شایب	أحمد	لوسی
جسر الشيطان	عبدالحمید جوده السخار	علی	آنی
شیکاجو	علاء الأسوانی	ناجی عبدالصمد، رأفت ثابت و محمد صلاح	ویندی، کریس و مارگریت

این نوع شخصیت‌پردازی تنها محدود به شخصیت‌های اصلی داستان نمی‌شود، بلکه در سطحی بالاتر می‌توان آن را به همه شخصیت‌های ثانویه داستان تعمیم داد؛ برای مثال، در رمان *الحی اللاتینی* تقریباً همه شخصیت‌های عربی (سامی، صبحی، عدنان و...) مرد و همه شخصیت‌های فرانسوی (مارگرت، لیلیان، ژانین...) زن هستند. شایان ذکر است که حتی

شخصیت‌های مرد غربی که گاهی در روند داستان ظاهر می‌شوند، نیز کنش جنسی ندارند و حتی گاهی از ناتوانی جنسی رنج می‌برند؛ برای نمونه در رمان *موسم الهجرة الى الشمال*، آقا و خانم رابینسون افرادی این‌اند. از همین‌رو مصطفی سعید را به فرزندپذیری قبول می‌کنند. از سویی، در توصیف فضای داستانی این رمان‌ها نیز شاهد فرایند تذکیر شرق و تأیید غرب هستیم. در این فضا معمولاً موطن اصلی قهرمان، محیطی گرم و حاره‌ای و در مقابل، متروپل غربی محیطی به‌غایت سرد و یخ‌زده است؛ و همان‌طور که می‌دانیم گرما همیشه نمادی از زایش، مردانگی و جنگاوری بوده که در برابر اختگی و ضعف سرما قرار گرفته است (شوالیه و گربران، ۱۳۸۵، ج ۴: ۷۲۰-۷۲۲). نمونه آشکار این فضای روایی را در رمان *الساخن والبارد* [گرم و سرد] اثر فتحی غانم می‌بینیم که حتی عنوان آن به گرمای شرق و سرمای غرب اشاره دارد.

در واکاوی علت بروز این سازوکار دفاعی باید گفت هرچند ریشه بخشی از این فرایند را باید در تلاش قهرمان برای جبران سرکوب میل جنسی خود (در جوامع محافظه‌کار و سنتی عربی) جست‌وجو کرد، بی‌گمان استمرار این رفتار و حضور پررنگ آن در سازمایه‌های داستانی این رمان‌ها، تفسیری جامعه‌شناختی و روان‌شناختی دارد. به باور نگارنده، بهترین نظریه برای تبیین این رفتار نظریه «حقارت» آلفرد آدلر (روانشناس اتریشی) است. آدلر احساس حقارت (کهنتری) را برای رشد کودک امری ضروری می‌انگاشت و عقیده داشت که انسان‌بودن به این معنا است که فرد خود را حقیر احساس می‌کند. به باور وی، احساس حقارت منبع همه تکاپوی انسان و نیروی محرکه‌ای است که کل رفتار را برمی‌انگیزاند. همه پیشرفت، و نمو و رشد فرد، ناشی از تلاشی است که به‌منظور جبران حقارت‌های خویش انجام می‌دهد. با وجود این، آدلر تأکید می‌کند که اگر فردی رشد و نمو نیابد و این احساس حقارت تغییر ماهیت ندهد، احساس حقارت تبدیل به عقده حقارت می‌شود و انسان را به فردی روان‌نژند مبدل می‌سازد. فرد روان‌نژندی که از عقده حقارت رنج می‌برد، سازوکارهای دفاعی متفاوتی را از خود بروز می‌دهد که اصلی‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از: ۱. قدرت؛ ۲. انتقام؛ ۳. توجه‌طلبی؛ ۴. انزوا (شولتز، ۱۳۹۰: ۱۴۳-۱۴۵). نکته جالب توجه این است که در منظومه فکری آدلر نیز عقده حقارت و تلاش برای برتری، رابطه‌ای مستقیم با جنسیت و مسائل جنسی دارد. آدلر ضعف را معادل زنانگی و قوت را معادل مردانگی می‌داند؛ بنابراین زمانی که فرد (زن یا مرد) بخواهد یک ضعف را جبران

یا بر آن غلبه کند، در حقیقت اقدام به تعرض مردانه کرده است (Prochaska & Norcroos, 2010: 63-64). با اندکی ژرف‌اندیشی در نظریه آدلر که به دلیل ضیق مجال از شرح و بسط آن در این مقام خودداری شده است، به همخوانی آشکار آن با روابط استعمارگر/استعمارزده پی خواهیم برد؛ رابطه‌ای که مانند رابطه خردسال/بزرگسال موجب احساس حقارت در ناخودآگاه طرف ضعیف‌تر (استعمارزده) می‌شود. در حقیقت، استعمار با سازوکارهای متفاوتی از قبیل دیگری/وحشی/بی‌تمدن/جهان‌سومی خواندن استعمارزده، به‌سخره‌گرفتن توانایی‌های استعمارزده (آنچنان‌که در بحث تقلید اشاره شد)، جلوگیری از ارتقای استعمارزده به سطوح بالای اقتصاد و سیاست، و به‌طور کلی ابقای استعمارزده در مرحله وابستگی به متروپل استعماری، احساس حقارت را در ناخودآگاه او به عقده حقارت تبدیل می‌کند. این عقده حقارت سبب می‌شود قهرمان عرب که در دو مرحله پیشین نوعی شکست و ناکامی را در پیوند با اکثریت تجربه کرده بود، اینک از رهگذر هم‌بستری با زن غربی، ضمن ستایش و تأیید قوه مردانگی‌اش، دیگری غربی را تحقیر کند.

دوم، سازوکار بازگشت: به باور فروید، فردی که با تکانه‌ای روانی روبه‌رو شده، ممکن است برای تخلیه اضطراب خود به دورانی از گذشته خویش پناه ببرد که در آن احساس امنیت و آرامش داشته است (Snowden, 2010: 137). در رمان‌های غربی با موضوع سفر به غرب، این سازوکار را در تلاش قهرمان داستان برای بازگشت به گذشته یا احیای مجد تاریخی می‌بینیم. این واپس‌گرایی در دو بعد فردی و جمعی (تاریخی) به منصفه ظهور می‌نشیند؛ به این معنا که شخصیت اصلی داستان برای التیام روان‌زخم‌های خود، یا به گذشته فردی‌اش که دوران پیش از مهاجرت به غرب است، نقب می‌زند و سعی می‌کند با یادآوری خاطرات و تصاویر گذشته، از رویارویی با وضعیت کنونی‌اش فرار کند یا به گذشته تاریخی پرشکوهش پناه می‌برد و تلاش می‌کند ارزش‌های اکثریت را با قراردادن در برابر مجد تاریخی سرزمینش بی‌اعتبار سازد.

نمونه بارز رویکرد نخست (واپس‌گرایی فردی)، محمد صلاح در رمان شیکاجو است که پس از سال‌ها زندگی در آمریکا و تقلید از ارزش‌ها و رفتارهای اکثریت (تا جایی که دوستانش به وی لقب «کدخدای شیکاجو» می‌دهند) تنها راه التیام روان‌زخم‌های خود را در بازگشت به خاطرات پیش از مهاجرت می‌بیند. وی هر روز پس از بازگشت از منزل، مانند انسانی افسون‌زده وارد زیرزمین خانه خود می‌شود و سعی می‌کند تا با پوشیدن لباس‌های مصری، شنیدن ترانه‌های

ام کلثوم و تماس تلفنی با دوستان قدیمی‌اش در مصر، به زندگی پیش از مهاجرت بازگردد (الأسوانی، ۲۰۰۷: ۳۳۶-۳۴۱).

اما بعد دوم شامل واپس‌گرایی جمعی، نمود بارزتری در رمان‌های عربی با موضوع مهاجرت دارد. در این رمان‌ها، قهرمانی که اکثریت فرادست او را طرد کرده‌اند، رو به سوی گذشته می‌کند و مهتری میراث تمدن خویش را به رخ شخصیت‌های غربی می‌کشد. به قول حسن علیان: «نویسنده عربی ناکامی سهمناک کشورش در دوران مدرن را با احیای تمدن و فرهنگ اسلامی در دوران طلایی‌اش، جبران می‌کند. او که از لحاظ سیاسی، نظامی، علمی و فناورانه، خود را شکست‌خورده می‌بیند، چاره‌ای جز بازگشت به گذشته و بالیدن به میراث تمدن کهن خویش ندارد» (علیان، ۲۰۰۴: ۷۴). طرفه آنکه از میان دوره‌های تاریخی و میراث تمدن عربی-اسلامی، قهرمان عرب غالباً بر بزنگاه‌ها یا شخصیت‌هایی انگشت می‌نهد که یادآور برخورد میان شرق و غرب (اسلام و مسیحیت) هستند. از این رو فتوحات مسلمانان در اندلس و شخصیت‌هایی مانند صلاح‌الدین ایوبی در مقایسه با دیگر برهه‌ها یا شخصیت‌های تاریخی حضور پرسامدتری دارند؛ برای نمونه مصطفی سعید در نخستین ملاقاتش با ایزابلا سیمور، ناگهان به یاد فتوحات مسلمانان در اندلس می‌افتد: «برای یک لحظه در خیالم برخورد سربازان عرب را با اسپانیایی‌ها دیدم. در این لحظه مقابل ایزابلا سیمور نشسته‌ام و تشنگی جنون‌آمیزم در دره‌های تاریخ مردمان شمال از بین رفته است...» (صالح، ۲۰۰۹: ۴۶). در رمان شیکاجو نیز شخصیت ناجی، عبدالصمد، رابطه‌اش با ویندی (دختر یهودی) را به رابطه‌ای تاریخی در اندلس تشبیه می‌کند. در این رابطه تاریخی، شخصیت عربی نقش امیر اندلس و شخصیت یهودی، کنیز دربار هستند: «شانه‌اش را به آرامی گرفتم و او را به وسط اتاق بردم. سپس خودم به روی تخت نشستم و گفتم: این تخت‌خواب مثلاً تخت امیر اندلس است... من خود امیر هستم که حالا برای رسیدگی به امور اندلس اینجا نشسته‌ام. وقتی یک بار دست زدم، تو شروع به رقصیدن می‌کنی. مثلاً تو زیباترین و ماهرترین رقصنده قصری... برای همین امیر اندلس دوست دارد که فقط تو برایش برقصی...» (الأسوانی، ۲۰۰۷: ۲۷۹ و ۲۸۰).

۴ و ۵) درون‌نگری و آگاهی منسجم

دو مرحله چهارم و پنجم را به این دلیل در ذیل یک عنوان ذکر کردیم که غالباً در پایان رمان‌های غربی با موضوع سفر به غرب، تنها یکی از این دو مرحله (در قالب دو رویکرد متفاوت) جلوه‌گر می‌شود؛ به این معنا که شخصیت اصلی، یا در مرحله چهارم (تردید و سرگشتگی) متوقف می‌شود یا از مرحله مقاومت و غوطه‌وری، به یکباره به مرحله پنجم می‌رود و یک نوع آگاهی منسجم و عقلانیت روادارانه به دست می‌آورد که در ادامه، به آن می‌پردازیم:

اول: رویکرد سلبی (درون‌نگری)

در این وضعیت، قهرمان داستان در مرحله تردید و معلق‌بودگی میان تأیید خود و خوارشماری دیگری متوقف می‌شود و نمی‌تواند میان دو قطب ارزشی متضاد (یا گاهی متناقض) از جمله ارزش‌های مدرن غربی و ارزش‌های سنتی عربی-اسلامی، دست به گزینش بزند و -به قول داریوش شایگان- وارد «حیطه سوم» شامل فضای اختلاطی و بینابین، و دورگه‌بودگی شود (شایگان، ۱۳۹۱: ۱۸۲-۱۸۳). این تردید و سرگردانی درنهایت شخصیت اصلی را به منش و کنشی درون‌گرایانه یا -به تعبیری- نوعی درون‌کوچی (گسستن از گروه خود و اکثریت) سوق می‌دهد و حتی در مواردی خودکشی وی را در پی دارد. نمونه بارز این رویکرد را در گفتار محسن، شخصیت اصلی رمان *عصفور من الشرق*، می‌بینیم که در پایان داستان، رو به انزوا و گوشه‌گیری می‌آورد: «دیگر هیچ چیز برایش اهمیت نداشت. می‌توانست با یک کیلو برنج ساده، پنج روز را سپری کند.» (الحکیم، ۱۹۹۱: ۱۲۵). وی در پاسخ به دوست روسی‌اش که از او می‌خواهد کشور فرانسه را رها کند و به شرق بازگردد، ارزش‌های شرقی و غربی را یکسره به باد انتقاد می‌گیرد: «صبر کن دوست من! شرقی که از آن سخن می‌گویی و رودهایی که می‌خواهی از آن‌ها سیراب شوی، حالا دیگر تمامشان مسموم شده‌اند. دختر موطلابی [اروپا] وقتی که داشت خودش را با مورفین مسموم می‌کرد، اجازه نداد پدر و مادرش [آسیا و آفریقا] جان سالم به در ببرند. دیگر همه چیز تمام شده است. دیگر رستگاری و تقوا از شرق هم رخت بر بسته است... دیگر شرقی وجود ندارد!» (همان: ۱۹۰-۱۹۲) به این ترتیب دو شخصیت اصلی رمان *موسم الهجرة الى الشمال* (مصطفی سعید و راوی) نیز هر دو، پس از بازگشت به روستای دورافتاده‌شان در حاشیه رود نیل، اقدام به خودکشی می‌کنند. البته راوی در آخرین

لحظات غرق‌شدن در نیل، از این کار منصرف می‌شود و درصدد نجات خود برمی‌آید، اما حتی این اقدام نیز بیانگر استیصال و درماندگی او در برون‌رفت از حالت معلق‌بودگی و تردید است: «در این لحظه، زندگی را برمی‌گزینم؛ تنها به این دلیل که افرادی هستند که دوست دارم وقت بیشتری را با آن‌ها سپری کنم. دیگر برایم فرقی نمی‌کند که زندگی معنایی دارد یا خیر...» (صالح، ۲۰۰۹: ۱۷۰-۱۷۱). همچنین محمد صلاح، یکی از شخصیت‌های اصلی رمان *شیکاجو* که در مرحله قبل می‌کوشید با بازگشت به گذشته، روان‌رخم‌های خود را التیام بخشد، به سرخوردگی و افسردگی مبتلا می‌شود و درنهایت با شلیک گلوله خودکشی می‌کند (الأسوانی، ۲۰۰۷: ۴۳۹). همچنین منصور عبدالسلام در رمان *الأشجار واغتيال مرزوق* که پس از رسیدن به اروپا با زنی غربی به نام «کاترین» طرح دوستی می‌ریزد، درنهایت به ناهمگونی ارزش‌های خود و دیگری پی می‌برد و رو به گوشه‌گیری و انزوا می‌آورد: «کاترین! ما دو جهان متفاوتیم که تصادفاً با یکدیگر ملاقات کرده‌ایم. هرچقدر هم تلاش کنیم، نمی‌توانیم چنین ملاقاتی را ادامه‌دار کنیم. خودت را خسته نکن... همان‌طور که گفتم ما دو جهان جدا از هم هستیم... دو جهان...» (منیف، ۲۰۰۳: ۳۸۹)

دوم: رویکرد ایجابی (آگاهی منسجم)

در این وضعیت، شخصیت اصلی به حقیقت رابطه اکثریت و اقلیت پی می‌برد و می‌کوشد راه‌حلی منطقی برای تعارض فکری‌اش بیابد. این راه‌حل منطقی اتخاذ رویکردی گزینشی و اختلاطی و ادغام مؤلفه‌های عقلانی هردو فرهنگ غربی و عربی است. در واقع می‌توان گفت که در این مرحله، شخصیت اصلی برخلاف رویکرد پیشین وارد عرصه‌های بینابین و اختلاطی می‌شود. همان‌طور که هومی بهابها ورود افراد به این عرصه را سبب خودشکوفایی و ایجاد نشانه‌های هویتی جدید در آن‌ها می‌داند (شایگان، ۱۳۹۱: ۱۸۴)، ورود قهرمان داستان‌های مزبور به این عرصه نیز هویتی جدید به او می‌بخشد و درنهایت نوعی خودشکوفایی را برایش به ارمغان می‌آورد؛ برای نمونه شخصیت اصلی رمان *الحی اللاتینی*، در پایان داستان به کشورش (لبنان) بازمی‌گردد تا به گفته خود وطنش را از نو بسازد: «مادرش دوباره پرسید: - دیگر تمام شد پسرم؟ او بدون اینکه نگاهی به او بیاندازد، پاسخ داد: تازه الان می‌خواهیم شروع کنیم مادر...» (إدریس، ۲۰۰۶: ۲۶۴). «اسماعیل»، شخصیت اصلی رمان *قنديل أم هاشم*،

نیز در پایان داستان، علم غربی را با ایمان شرقی می‌آمیزد و آنگاه قادر می‌شود چشمان دخترعمویش (فاطمه) و دیگر بیماران شهرش را به طرز معجزه‌آسایی مداوا کند: «چه عمل‌های جراحی دشواری که با موفقیت از پسران برآمد؛ آن هم با وسایل و ابزار ساده‌ای که اگر چشم یک پزشک اروپایی به آن می‌افتاد، از تعجب شاخ درمی‌آورد» (حقی، ۲۰۰۲: ۱۱۹). «رجب اسماعیل» قهرمان رمان شرق/المتوسط [ساحل شرقی مدیترانه]، نیز که پیش‌تر در وطن عربی‌اش زندانی سیاسی بوده و حالا به فرانسه مهاجرت کرده است، علی‌رغم اطلاع از سرنوشت دردناکش در وطن، به کشورش بازمی‌گردد و علیه نظام استبدادی می‌شورد و در این راه، سلحشورانه جان می‌بازد (منیف، ۲۰۰۶: ۲۳۷-۲۴۲).

نتیجه‌گیری

- نتایج این پژوهش، بر مبنای سه پرسش اصلی پژوهش، در سه مرحله خلاصه می‌شود:
۱. رمان‌های غربی با موضوع سفر به غرب، از نظرگاهی ساختارگرایانه، از الگوی روایتی یکسان و کارکردهای روایت‌شناختی نسبتاً مشابهی تبعیت می‌کنند که می‌توان آن را به‌مثابه یک الگوی هویتی-نژادی قلمداد کرد. در غالب این رمان‌ها، هویت فرد مهاجر در مواجهه با ارزش‌های اکثریت، در چند مرحله، دستخوش دگردیسی می‌شود. این دگردیسی از دل‌بستگی و شیفتگی به ارزش‌های غربی (اکثریت) آغاز می‌شود و پس از تقابل با این ارزش‌ها و مقاومت در برابر آن‌ها، در نهایت یا به درون‌گرایی و خودکوچی می‌انجامد یا با درک عقلانی جایگاه خود در میان اکثریت، به خودشکوفایی و بالندگی فرد منجر می‌شود.
 ۲. الگوی رفتاری شخصیت‌های داستانی رمان‌های غربی تا حد زیادی منطبق بر الگوی پنج‌مرحله‌ای رشد هویت نژادی-فرهنگی درالد وینگ سو و دیوید سو است که به‌ترتیب شامل تأیید و ستایش اکثریت، تردید در تأیید و ستایش اکثریت، تأیید و ستایش گروه خود، تردید در قطعی‌بودن ستایش و تأیید گروه خود، و در نهایت تأیید گزینشی گروه خود و اکثریت می‌شود.
 ۳. مراحل رشد و دگرگونی هویت فرد مهاجر در رمان‌های مزبور، در سه مرحله اول کاملاً بر سه مرحله نخست الگوی هویتی-نژادی درالد وینگ سو و دیوید سو منطبق است. البته در مرحله سوم، معمولاً مقاومت در برابر ارزش‌های اکثریت، با دو سازوکار جابه‌جایی و

«واپس‌گرایی» تبلور می‌یابد، اما در دو مرحله چهارم و پنجم نوعی انحراف از الگوی مزبور را می‌توان رصد کرد؛ به این صورت که قهرمان داستان یا در مرحله چهارم (تردید در ستایش گروه خود) معلق می‌ماند و به نوعی درون‌گرایی و خودکوچی روی می‌آورد یا بدون گذار از این مرحله، به مرحله پنجم پرتاب می‌شود و با درک عقلانی جایگاه خود در میان اکثریت، به خودشکوفایی و بالندگی دست می‌یابد.



منابع

۱. آذرشب، محمدعلی و فاطمه اعرجی (۲۰۱۸). «تمثیل هویت‌های تابع فی الروایة العربیة الجدیة: روایة شیکاجو أنموذجاً». *دراسات فی اللغة العربیة و آدابها*، ۸(۲۶)، ۱-۲۲.
۲. إدريس، سهیل (۲۰۰۶). *الحی اللاتینی*. ط ۱۴. بیروت: دارالآداب.
۳. الأسوانی، علاء (۲۰۰۷). شیکاجو. ط ۱۱. القاهرة: دارالشروق.
۴. بركات، حلیم (۱۹۸۶). *المجتمع العربی المعاصر*. ط. بیروت: مرکز دراسات الوحدة العربیة.
۵. بهی، عصام (۱۹۹۱). *الرحلة إلى الغرب فی الروایة العربیة الحدیثة*. القاهرة: هیئة المصریة العامة للكتاب.
۶. جودة السحار، عبدالحمید (۱۹۹۰). *جسر الشيطان*. ط ۳. القاهرة: دار مصر للطباعة.
۷. حقی، یحیی (۲۰۰۲). *قنديل أم هاشم*. القاهرة: الجمعية العامة للكتابة.
۸. الحکیم، توفیق (۱۹۹۱). *عصفور من الشرق*. القاهرة: مكتبة مصر.
۹. سن سبیلی، بی بی راحیل و سید حسن فاتحی (۱۳۹۶). «بررسی هویت پسااستعماری در رمان مملکه العراشه اثر واسینی الأعرج با تکیه بر دیدگاه هومی بابا». *مجله لسان مبین*، ۸(۲۸)، ۱۲۹-۱۵۵.
۱۰. شاهمیری، آزاده (۱۳۸۹). *نظریه و نقد پسااستعماری*. چاپ اول. تهران: نشر علم.
۱۱. شایگان، داریوش (۱۳۹۱). *افسون‌زدگی جدید: هویت چهل‌تکه و تفکر سیار*. ترجمه فاطمه ولیانی. چاپ هفتم. تهران: نشر فرزاد روز.
۱۲. الشملی، سهیل (۱۹۹۸). *البطل فی ثلاثیة سهیل إدريس*. ط ۱. بیروت: دارالآداب.
۱۳. شوالیه، ژان و آلن گرابران (۱۳۸۵). *فرهنگ نمادها*. ترجمه سودابه فضایی. جلد چهارم. چاپ اول. تهران: انتشارات جیحون.
۱۴. شولتز، دوان (۱۳۹۰). *نظریه‌های شخصیت*. ترجمه گروه مترجمان. چاپ نهم. تهران: نشر ارسباران.
۱۵. صالح، الطیب (۲۰۰۹). *موسم الهجرة إلى الشمال*. ط ۱۰. بیروت: دارالعودة.
۱۶. طرابیشی، جورج (۱۹۹۷). *شرق و غرب: رجولة و أنوثة (دراسة فی أزمة الجنس فی الروایة العربیة)*. ط ۴. بیروت: دارالطبعة.
۱۷. العانی، شجاع مسلم (۱۹۷۹). *الروایة العربیة والحضارة الأورویة*. بغداد: منشورات وزارة الثقافة والفنون.
۱۸. عباسی، علی (۱۳۸۵). «پژوهشی بر عنصر پیرنگ». *پژوهش زبان‌های خارجی*، ۱۲(۳۳)، ۸۵-۱۰۳.
۱۹. علیان، حسن (۲۰۰۴). *العرب والغرب فی الروایة العربیة*. ط ۱. عمان: دار مجدلاوی للنشر والتوزیع.

۲۰. فانون، فرانتس (۱۳۵۵). *پوست سیاه، صورتک‌های سفید*. ترجمه محمدامین کاردان. چاپ دوم. تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
۲۱. کبلی، پل و همکاران (۱۴۰۰). *نقد ادبی با رویکرد روایت‌شناسی*. گزینش و ترجمه حسین پاینده. چاپ اول. تهران: نشر نیلوفر.
۲۲. گرین، کیت و جیل لیبهان (۱۳۸۳). *درسنامه نظریه و نقد ادبی*. ترجمه گروه مترجمان. چاپ اول. تهران: نشر روزگار.
۲۳. المعوش سالم (۱۹۹۸). *صورة العرب فی الروایة العربیة*. ط ۱. بیروت: مؤسسه الرحاب الحدیثه.
۲۴. منیف، عبدالرحمن (۲۰۰۳). *الأشجار واغتیال مرزوق*. ط ۱۱. بیروت: المؤسسه العربیة للدراسات والنشر.
۲۵. _____ (۲۰۰۶). *شرق المتوسط*. ط ۱۵. بیروت: المؤسسه العربیة للدراسات والنشر.
۲۶. مینه، حنا (۲۰۰۸). *الربیع والنخریف*. ط ۵. بیروت: دار الآداب.
۲۷. نعوم طنوس، جان (۲۰۰۹). *صورة الغرب فی الأدب العربی المعاصر*. ط ۱. بیروت: دار المنهل اللبنانی.
28. Ashcroft, B., Griffiths, G., & Tiffin, H. (1998). *Key concepts in post-colonial studies*. Psychology Press.
29. Prochaska, J. O., & Norcross, J. C. (2018). *Systems of psychotherapy: A transtheoretical analysis*. Oxford University Press.
30. Snowden, R. (2010). *Jung: The Key Ideas: From analytical psychology and dreams to the collective unconscious and more*. Hachette UK.
31. Sue, D. W., Sue, D., Neville, H. A., & Smith, L. (2019). *Counseling the culturally diverse: Theory and practice*. John Wiley & Sons.

¹. Function
². Mimicry
³. Counseling the Culturally Diverse